

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین
المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد که بحث درباره حق البتّه بحث حق را حواس ما هست، مرحوم شیخ در بحث مبیع کلمه بحث حق را نکردند، در بحث ثمن بحث کردند. لکن ما که می خواهیم بحث بکنیم مطلق است اینجا. بحث ما خصوص ثمن نیست.

این که فرق بین حق و بین حکم و حق با ملک این سه تا با همدیگر چه فرقی دارند، دیروز یک توضیحاتی را از بعضی از عبارات خواندیم، مخصوصا عبارات مرحوم سید که تقسیم بندی برای حقوق شده برای اینکه مثلا اینها بر شش قسم هستند. و اشکالش هم خود ایشان تنبه پیدا کردند که جمله ای از این تقسیمات و احکام روشن نیست فی نفسه.

ببینید اجمالا این که ما کلمه حق را در روایات داریم، حق الرجل، حق المرأة، حق المرأة علی الرجل، حق الزوج، این جای بحث نیست. این اجمالا انصافا هست. و در مواردی مراد حکم تکلیفی است، در مواردی مراد حکم وضعی است، در مواردی همین حقوقی است که اینجا الان محل کلام ماست. ببینید بحث سر استعمال در روایات خب مختلف استعمال شده، و لکن به لحاظ قانونی بحث قانونی اش محفوظ است. یعنی این که در روایت آمده این اثر را برایش گفته، که مثلا سوال می کند آیا قابل نقل هست یا نیست، قابل معامله هست یا نیست، این آثاری است که بر او بار می شود. این آثار را ما به اصطلاح بار می کنیم. نیاز نداریم که حالا این اصطلاح در مثلا در اینجا چه جور به کار برده بشود. احکامش ذکر شده است. مثلا همین حق خیار که به عنوان حق است، چون در روایت معروف دارد البیعان بالخیار ما لم یفترقا، او یقول احدهما لصاحبه اختر، این اختر یعنی اسقاط دیگر. یعنی این حق است. وقتی قابل اسقاط بود، این حق است.

تعبیر نشده این حق در مقابل حکم. اما وقتی حکم آمد یعنی وقتی آن اثر بار شد، از اثر فهمیده می شود.

حالا به هر حال این اجمال مطلب. ما عرض کردیم که متعرض یک مقدار کلمات اصحاب و غیر اصحاب می شویم تا برسیم به آن تحلیل نهایی.

از جمله کلماتی که ما در اینجا داریم گاهی اوقات در بعضی از این کتب سعی شده تمام اقسام حق ذکر بشود. فعلا این کتابی که در اختیار من هست، همین مجموع نبوی، البته این جلد مال نبوی نیست، این جلد به اصطلاح ۱۲ است و این کسی است که بعد از ایشان تکمیل کرده است. نمی دانم حالا ایشان هم به اصطلاح سال وفات این شخص، نبوی که قرن هفتم است، و وفات این شخص را دقیقا نمی دانم، یا هفتم یا هشتم است دقیقا نمی توانم بگویم.

در کتاب متن کتاب نبوی به این مناسبت در این جلد دوازده، صفحه ۱۶۸ فان مات من له الخيار انتقل الی وارثه لانه حق لازم یختص بالمبیع؛ فانتقل بالموت الی الوارث کجنس مبیع الی ان یحلل الثمن، مثل اینکه جنس مبیع تا وقتی که ثمن، این تعبیر یک مقدار در آن زمان البته خود ابو اسحاق که در قرن چهارم است. به نظرم ۳۷۰ - ۸۰ حالا در ذهنم این لحظه دقیقا نمی آید. این معلوم می شود که این مسئله حق و انتقال و ضابطه برایش پیدا کردن و اینها از همان اوایل دردنیای اسلام مطرح شده است. ببینید دقت کنید خیلی لطیف است. تمسک به روایت نمی کند. می گوید انتقل الی وارثه لانه حق، کلمه حق را به کار برده، بعد لازم، دقت می کنید، کأنما در می آید اگر حق باشد و لازم نباشد، یعنی حقی باشد موقت باشد، این قابل انتقال نیست. آن که لازم است، و یختص بالمبیع، این خیلی کلمات را در اینجا به کار برده است. یعنی نکته اینکه این را قابل انتقال می داند این است. این یک حقی است که برای مبیع وجود دارد، پس مبیع اگر به ورثه رسید، فانتقل کجنس المبیع. مثل اینکه مبیع به ورثه برسد، حقش هم به او می رسد.

بعد در شرحش نوشته که لازم احتراز من الحقوق الجائزه؛ عرض کردیم کلمه حق با این دقتی هم که ایشان به کار برده، باز هم واضح نبوده. التي تبطل بالموت کالوکاله و الشرکه و خيار القبول و خيار الاقاله و خيار المکاتب ونحو ذلک. اگر جایز باشد این انتقال نیست. ببینید از همان قرنهای اوایل سعی شده در فقه اسلامی اینها را به اصطلاح ضابطه مند بکنند با اینکه روایت نبوده است.

.....
قوله یختص من مبیع ببینید اینجا این یختص بالمبیع نکته را این می گوید، می خواهد این طور بگوید، اگر حق آمد به شما خورد آن آمد آن جواز به شما خورد، این قابل اسقاط نیست. اما این قابل انتقال نیست. اما اگر این آمد به چیز خاصی خورد آن قابل انتقال است. من می خواهم نکاتش را عرض بکنم که یواش یواش چطور این ذهنیت پیدا شده.

این قوله یختص بالمبیع احتراز من خيار الرجوع فی الهبه؛ چون خواهیم گفت انشاء الله رجوع در هبه حکم است، حق نیست اصلاً. دقت کردید؟ آن نکته فنی حالا، آقای خویی چه فرمودند؟ فرمودند در هبه قابل اسقاط نیست، در خيار قابل اسقاط. تعبدی است، هر دو هم یکی هستند، هر دو حکم هستند. جواز حقی و جواز حکمی نداریم، هر دو یکی هستند. آنجا دلیل آمد که قابل اسقاط نیست، اینجا دلیل آمد که قابل اسقاط است. رجوع در هبه قابل اسقاط نیست، بگویید من این را به شما بخشیدم و شرط هم می کنم و قول هم می دهم که در هبه رجوع نکنم. خب بگوید. اسقاط کرد نه اینکه شرط، اصلاً اسقاط کرد حق رجوع در هبه را اسقاط کرد. ساقط نمی شود می تواند برگردد دو مرتبه. آن اسقاط نمی شود. به خلاف خيار عیب، به خلاف خيار.

پس دقت بکنید در حقیقت ایشان دارد وقوله یختص بالمبیع خیلی لطیف است انصافاً، من می خواهم این ذهنیت دنیای اسلام را در مدت ۱۴۰۰ سال برایتان، ایشان می گوید این خيار رجوع در هبه، حالا ما می گوئیم، ایشان نوشته خيار رجوع، یعنی جواز، خيار یعنی جواز. جواز رجوع در هبه این انتقال پیدا نمی کند. چرا؟ چون لا یختص بالمبیع. لا یختص بالشیء. این به من خورده، من می توانم. اما خيار به عین خورده،

س: از کجا؟

ج: چون می توانم رد عین بکنم. یعنی ایشان، ببینید الان من کار به از کجاش ندارم، ایشان می گوید اگر به عین خورد، مثل ملک، ملک چطور به عین می خورد؟ این یواش یواش منشأ شد که بعدها بگویند حق هم به عین خورده، ملک هم به عین می خورد. لکن حق یک درجه ضعیف از ملک است.

روشن می شود چه می خواهم عرض کنم؟ حق یک درجه ضعیف از ملک است.

ایشان تعبیرش این است، اگر آن جواز رجوع یا به تعبیر ایشان خیار رجوع خورد به شخص، این می شود جواز حکم. اگر خورد به عین می شود جواز حقی. این فرق بین حق و حکم اینجاست. چون وقتی می گوید البیعان بالخیار این به این معناست که شما می توانید در این عین تصرف کنید، برش گردانید، تا خورد به این، این قابل انتقال است. اما اگر گفت للرجل ان یرجع فی هبة، این دیگر قابل انتقال نیست چون به خود انسان می خورد.

س: البیعان بالخیار هم به انسان

ج: بله به انسان می خورد اما به لحاظ خود عین خارجی

س: واضح نیست این مطلب

ج: چرا دیگر او یقول لاحدهما ۰۹:۲۸

هكذا ذكره المتكلمون على المذهب، اصل مطلب مال مذهب بود، مال ابو اسحاق شیرازی.

بعد ایشان نوشته در تعلیقش نوشتند يتعلق بعین المبیع، و جعله احترازا من الاجل، آنجایی که به اجل بخورد، فانه يتعلق بما فی الذمه، و الاعیان لا تقبل الترجیح، خب حالا بعد ایشان صور مسئله را وارد شدند، من دیگر فعلا نمی خواستم این قسمت را وارد بشویم، آن مسئله فقهی اش نه، جنبه حق، ایشان که شارح کتاب است، بعد از اینکه شرح عبارت می دهد یک قاعده ای قرار داده که انصافا لطیف است. البته عده زیادی از اینها احکام هستند، چون مرحوم سید اقسام حقوق را گفت، ایشان تمام حقوق را بیان کرده است.

الحقوق فی المذهب ایشان این طور می گوید، منها ما یورث قطعا و منها ما لا یورث قطعا و منها ما فیه خلاف، البته ایشان به لحاظ ارث گفته، به لحاظ اسقاط هست، به لحاظ انتقال هست، انتقال مجانی باشد مع العوض باشد، اقسامی را که مرحوم سید فرمودند. و جمله ما یحذرني من الحقوق، الان توی ذهنم چون نگاه نکردم، انصافا این امتیاز کتاب که حالا در قرن هفتم یا هشتم است، سعی کرده یک لیستی کامل از حقوق بدهد. لطیف است این خود این کار، کار لطیفی است. یک لیست کاملی از کل حقوق بدهد.

و جمله ما یحذرني من الحقوق الان، حالا می خواهید شماره گذاری کنید، یک، خيار رد بالعین، دو، خيار الشفعة، سه، خيار الفرض، و چهار، حق حبس المبيع و الرهن، خيار به اصطلاح حق مبيع و رهن و ضمان؛ پنج، مقاعد الاسواق، اگر رقتید در بازار جایزه گرفتید این حق برایتان تولید می کند.

س: حق سلب نیست؟

ج: بله آقا، همان حق سلب دیگر

و خيار الشرط، و خيار تلقی رکبان، مراد از تلقی رکبان، سابقا که مثلا این تجارتها بودند، می آمدند افراد، وقتی می فهمیدند یک قافله بزرگی مثلا فرض کنید در اینجا از خراسان می آید، عده ای می رفتند مثلا ده کیلومتر، بیست کیلومتر، سی کیلومتر جلوتر، ببینند چه هست همراهشان. می دانستند در قم این جنس مرغوب تر است، آنها هم خبر از قم نداشتند. می خریدند که بیایند در قم گران تر بفروشند. این تلقی رکبان است.

و خيار تفریغ سقعه، ما یملک و ما لا یملک؛ خيار الامتناع من العطف، خيار الخلف، حق الحج، حق اللقطه، اینها معلوم نیست حق باشد، عده ای هم تکالیف است. حق المرور، که مثلا آن خیابانی که هست حقی که دارد، حق الاختصاص بالکلب، اگر فرض کنید سگی را ایشان در خانه اش داشت، بعد این سگ بچه دار شد، ولو سگ ملک نمی شود اما حق اختصاص می ماند.

س: استاد مرور همان که از میوه های باغ حق الماره

ج: آن هم احتمال دارد مرور باشد.

حق اختصاص بالکلب، جلد الميته، این جلد الميته عطف بر کلب است. چون ميته که ملک نمی شود، جلدش هم ملک نمی شود. اما اگر انسان یک گوسفندی داشت، گوسفندش مرده شد، ميته شد، آیا همسایه ها یا افراد دیگر می توانند این حیوان را ببرند؟ ميته را ببرند؟ بنای اصحاب بر این است که نه حق اختصاص محفوظ است. آن کسی که مالک گوسفند بود، کسی حق ندارد به مالکش نیست، ملک نیست، اما حق هست. حق ثابت است. الان جلد الميته، عطف بر کلب است.

و نحوهما، مراد از نحوهما یعنی چیزهایی که اصلش درست بود، و مالک بود، حالا حرام شده است. مثلا سرکه بود، خب مال ایشان بود، حالا تبدیل به شراب شده، مالکش نیست اما حق اختصاص دارد. کسی نمی تواند از او بگیرد. و خيار مجلس، و قبول الوصیه و حق القصاص، قصاص حق است. و حد القتل، آن هم حق است، و حد التعزیر، اینجا تعزیر با ذال نوشته، فکر می کنم شاید تعزیر با ز باشد. و خيار الرویه اذا اثبتنا، مثلا گفت یک میوه ای داشتم می خواهم بفروشم این قدر یا یک جلد کتاب این طوری، صفحه اش این طور است، تجویدش این طور است منتها در نیامد. و خيار التحالف، شاید تکالف باشد نمی دانم. عاریه، ودیعه، وکاله، شرکت، وقف، ولاء، خيار در باب نکاح، ثابت نیست اینهاش. خيار قبول، خيار اقاله، خيار الوکیل، حق الرجوع فی الهبه، حق الرجوع فی الهبه حق نیست، حکم است. حق الاجل و التعین و التبیین فی ایهام الطلاق، چون آنها قبول دارند این جوری ایهام طلاق ما اصلا اصلش را قبول نداریم. و فی نکاح المشرک، آن اصلش را قبول نداریم. و تفسیر الاقرار بالمجمل، مثلا گفته له شیء عندی، کلامش مجمل است، می گویند حق دارد که مثلا تا دو ساعت، پنج ساعت بعد، آن را تفسیر بکند که مراد من از شیء چیست.

ببینید در این کتاب این جور حقوق را که بر می گردد به ابواب معاملات، جمع آوری کرده است. دقت کردید؟ توی ذهن من الان نشد نگاه بکنم به آیات الاحکام، توی ذهن من الان در آیات قرآنی کلمه حق به این معنا الان توی ذهنم، و کان حقا علیه نص المومنین همان به معنای امر واقعی و تکوینی است، ثبوت تکوینی. اما در روایات پیغمبر (ص) و ائمه (ع) زیاد داریم. حق الرجل علی المرأة، حق المرأة، حق الوالد علی الولد، حق الولد علی... این طور زیاد داریم. و انصافا همچنان که دیروز هم عرض شد، مثل کلمه حد. چطور کلمه حد دارای معانی مختلفی است، کلمه حق هم همین طور است. و این مطلب که ما یک لیستی از حقوق ارائه بدهیم که الان برایتان خواندیم دیگر، لیست حقوق را خواندیم. این سابقه دارد. البته ایشان سعی کردند آنچه که مربوط به باب معاملات است، آنها را جمع بکنند. معروف ترین روایتی که ما در حقوق داریم، روایت حقوق علی بن حسین سلام الله است، حضرت سجاد علیه السلام. اصلا رساله اسمش رساله الحقوق است. حضرت در آنجا پنجاه حق را اسم بردند.

دقت کنید اصولاً ما در دنیای اسلام به عده‌ای از بزرگان حالا از امیر المومنین (ع) بگیرید، گاهی هم عن رسول الله (ص) بگیرید، گاهی مطالبی را نسبت دادند که عدد دارد. مثلاً علامات المنافق اربع. الایمان بنی علی اربع، النفاق، الکفر بنی علی اربع. روایاتی که عدد دارد. عده‌ای هستند که می‌گویند آقا این آن زمان هنوز در این حد نبودند که با عدد بگویند. لذا اینها را اشکال در روایت دارند. چون به هر حال عدد چون محصور می‌کند و مفهوم عدد هم دارد، یعنی زائدش را نفی می‌کند، خواهی نخواهی کلمه عدد جایی به کار می‌رود که طرف احاطه بر همه افراد دارد. می‌گویند آن زمان متعارف نبود. لکن این مطلب درست نیست. شأن امیر المومنین (ع) و شأن رسول الله (ص) اجل از این است که بگوییم احاطه بر این مطالب نداشتند. فوق این است.

آن وقت ما در باب عدد دو تا روایت صحیح از حضرت سجاد (ع) داریم. حالا از عجایب این است که هر دو هم از حضرت سجاد (ع) است. یکی اقسام صوم است که فکر می‌کنم سی تایش کرده، فکر می‌کنم اگر اشتباه نکرده باشم. یا سی یا چهل حالا یادم رفت این لحظه.

یک روایت صحیح دارد اقسام حقوق که پنجاه تا کردند. در هر دو عدد آمده است. در اقسام صوم و به نظر من صدوق رضوان الله تعالی علیه اقسام صومش را در چیز آورده، در من لا یحضر توی ذهنم این طور است اگر اشتباه نکرده باشم. فکر می‌کنم شاید کافی هم یک مقدارش را آورده، مرحوم کلینی هم ذکر کرده باشد. اما رساله حقوق ایشان تا آنجایی که من الان در ذهنم است، در فقیه نیست، اما شیخ صدوق در امالی و در این کتاب دیگرش ایشان این را ذکر کرده است. با لفظ خمسين، و این رساله البته هر دو رساله از طرق اهل سنت است. حالا می‌خواهید،

س: خصال دارد دیگر؟

ج: خصال الان توی ذهنم نیست، الان این لحظه می‌ترسم بگویم. اما هر دو رساله به طرق اهل سنت است. به نظر من در امالی چون امروز مراجعه نکردم، تازگی، از همان مراجعات سی چهل سال قبل، به نظرم در امالی چون در نسخه خودم نوشتم، در امالی از غیر طرق اهل سنت محمد بن اسماعیل برمکی هم در سندش هست، توی ذهنم الان این طور است.

این رساله حقوق را بیاورید، رساله صوم را بیاورد اقسام صوم. اقسام صوم مال ظهري است، ظهري عن ابی الحسن علیه السلام. آن رساله ای که اقسام صوم است، سی تا یا چهل تا اقسام صوم است، از ظهري است. قبلش هم از عامه است. اما این رساله حقوق نه، از طریق ظهري نیست، و حتما شاید هم مطلع باشید خیلی بعدها به آن شرح دادند. اصلا بعضی از این معاصرین، دو جلد یک جلد کتاب قطوری نوشتند شرح رساله الحقوق. اصلا افرادی، چندین شرح من بر این کتاب رساله الحقوق دیدم. که خب بحث های سندی خاص خودشان را دارند، دلایلی خاص خودشان را هم دارد. متن خاص خودشان را دارد.

که حالا انشاء الله جای خودش.

س: ۱۹:۱۵

ج: بله بخوانید طریقتش را

س: ۱۹:۱۸

ج: این قاسم بن محمد اصفهانی قم بوده اما به اصفهان رفته، این اگر باشد بعدش سلیمان داود منقري است.

شاید این رفته به اصفهان. این سلیمان بن داود منقري خودش از بزرگان، تقریباً بزرگ است، حالا نمی شود بزرگان به آن معنا، محدث معروفی است بین اهل سنت، عده ای هم قبولش ندارند. این بعدها آمد ساکن اصفهان شد همین داود منقري. ساکن اصفهان شد، از قمی ها این شخص قاسم بن محمد المقلب به کاسولا، ایشان رفتند اصفهان آثار علمی اش را گرفتند آوردند به قم. این را واسطه برای نقل آثار داود منقري به قم است.

س: ۲۰:۰۴

ج: بله، محمد بن حسین بن شباب اسم ظهري است. این ظهري که می خوانند درست نیست. بنی ظهري یکی از بتون قریش است. یکی از فروع قریش است. ظهري ها و خدري ها اینها قریشی هستند.

.....
علی ای حال این راجع به، آن حدیث، این مال صوم است، حدیث صوم است. آن حدیث حقوق هم می خواهید بیاورید. در یکی که فکر می کنم در امالی محمد بن اسماعیل برمکی است. فکر می کنم همه اش سنی نباشد، اگر هم باشد همان آخرهایش است. این نه دیگر، از بعد از منقری سنی است. رفته روی خط آنها.

این راجع به این قسمت.

پس معلوم شد بحث حقوق از قبل در اسلام مطرح شده، مرحوم سید هم دارد که بعضی وقتها حقوق با حکم جایجا شده است. راست است این درست است.

س: ۲۱:۰۱

ج: آن فقیه دارد، اما بفرمایید

س: ۲۱:۰۶

ج: اسماعیل بن فضل از بنی هاشم است، لکن از خاندان نوفل، نوفل بن حارث بن عبد المطلب. این به اصطلاح روایات این شخص، حالا می خواهید سندش را تا ایشان بخوانید. به آن نکات تاریخی که ما عرض کردیم، این از تقریباً نسبتاً نوادر اصحاب است، نسبتاً نه خیلی نادر، کسانی هستند که در مدینه بودند و تراث اهل بیت (ع) را نقل کردند. ایشان از آقایان مدینه است اسماعیل بن فضل نوفلی هاشمی. این نوفلی در مدینه بوده و از حضرت صادق (ع) نقل می کند. یک سند هم در امالی، همین سند را قبلش را بخوانید. این راجع به این.

پس معلوم شد که این مطلبی که این آقا برداشته اقسام حقوق نوشته، این مسئله اقسام حقوق قبلاً هم مطرح شده، در همین روایتی که من عرض کردم الان، مطرح شده، و انصافش این که این شبهه ای که هست که بعضی اینها حقوق باشد یا نباشد.

و اما این مسئله که مثلاً حق ذاتا آن است که قابل اسقاط است و حکم آن است که قابل اسقاط نیست. این مطلب را در میان اصحاب ما فعلاً البته نمی خواهم بگویم کلاً، در میان اصحاب ما فعلاً این مطلب را در بله، در کتاب چیز، به اصطلاح در کتاب مرحوم شهید اول

دارد. توی قواعد دارد که یک حقوق یا حقوق الهی است یا حقوق آدمی است، اینها یقبل الاسقاط. اسقاط را قبول می کند. این تعبیر را فعلا، فعلا عرض می کنم، فعلا نمی توانم بگویم در قبل از شهید اول جایی دیدم، اولین فرد ایشان است، یعنی قرن هشتم. که فرق گذاشتند. و این فرق که حقوق قابل اسقاط هستند، آنها قابل اسقاط نیستند، این دیگر تدریجا بین اصحاب ما مشهور می شود. تا مثل آقای خویی مخالفت می کنند می گویند نه همین چیزی نداریم، همچین ضابطه ای نداریم. این معلوم نیست.

بعد ایشان که مرحوم حالا این تا اینجا، دو تا عبارت بود خواندیم. تنويع حقوق را هم در فقه اسلامی گفتیم. اطلاق این دو تا با همدیگر و این که حق باید با شواهد شناخته بشود. این هم اجمالا روشن شد. بعد بله،

س: ۲۳:۴۷

ج: پس معلوم شد رساله حقوق در من لا یحضر هم هست. من خیال می کردم من لا یحضر

س: ۲۳:۵۶

ج: نه توی امالی یک سند دیگر دارد. حالا بخوانید سند را

س: ۲۴:۰۲

ج: این از مشایخ مجهول الحال است ایشان، نمی شناسیم. دقا به اصطلاح.

س: ۲۴:۱۰

ج: این دقاق خدمت اسدی در تهران می رسد. محمد بن جعفر در تهران بوده، و مخفی کردند زندگی، زندگی مخفیانه، این از دعوات مهم شیعه برای نشر دعوت به تشیع به ری آمده بوده، اصلش از بنی اسد از کوفه بوده است. و بسیار جلیل القدر است. البته ایشان از محمد بن اسماعیل برمکی نقل می کند. در همین که گفتم، هنوز هم مبهم است برای من محمد بن... چون محمد بن اسماعیل اهل قم است. خیلی حدیث از این جهت پیچ در پیچ دارد. قم می آید ری، ری می رود قم، خیلی پیچ در پیچ دارد. اگر این تصریح به اسدی نبود،

ما احتمال می دادیم که این محمد بن جعفر همان ابن قطه باشد. آن مناسب با برمکی است. ولیکن خب تصریح شده، و این روایت هم نیست، روایت دیگر هم داریم. تصریح شده به اسم اسدی، آن هم تصریح شده به اسم برمکی. برمکی اجمالا تضعیف شده است.

س: قال حدثنا محمد بن اسماعیل برمکی قال حدثنا عبدالله بن احمد، قال حدثنا اسماعیل بن فضل عن ۲۵:۲۰

ج: این کمی گیر دارد سندش کوتاه است نسبت به خودش. ثابت بن ۲۵:۲۸ همان ابو حمزه است دیگر، ابو حمزه معروف. سند صدوق هم همین بود؟

س: در خصال ؟

ج: نه در خود من لا یحضر؟

س: بله

ج: عین همین بود؟

س: آن مشیخه است

ج: هان مشیخه.

توی امالی هم این هست من دیدم در امالی.

غرض این اسانیدش مشکل دارد چون نمی خواستیم فعلا وارد این بحث بشویم. انصافش اسانیدش مشکل دارد.

بله، مرحوم

س: تضعیف برمکی مال غلو است یعنی؟

ج: به نظرم چیز دیگری باشد غلوش الان در ذهنم نیست

س: سند خصال فرق می کند

ج: خصال را بخوانید

س: حدثنا علی بن احمد بن موسی رضی الله عنه

ج: همان دقاق است دیگر یکی است.

س: نه ادامه اش. حدثنا محمد بن ابی عبدالله کوفی قال حدثنا

ج: این همان محمد بن جعفر است. محمد بن ابی عبدالله، محمد بن جعفر یکی است. این همین بود که در ری آمده بود برای نشر دعوت و زمان نائب دوم و سوم هم هست. خیلی هم جلیل القدر است این آقا خیلی فوق العاده است انصافا. یک عده از چیزهایی که ما الان داریم که خیلی پیش ما حساس است، توسط همین شخص است. همین محمد بن جعفر. علی رأسها زیارت جامعه. زیارت جامعه سندش به همین بر می گردد. به همین محمد بن جعفر یا محمد بن ابی عبدالله الرازی الاسدی الکوفی. کوفی الاصل لکن رازی المسکن فی ما بعد. رازی یعنی ری، بعد آمده ری. خیلی جلیل القدر است. نکات روایات چیز زیاد دارد، روایات نسبتا گفت که کلیدی به قول امروزی ما. استراتژیک به قول من.

س: قال حدثنا جعفر بن محمد ۲۷:۰۴

ج: این تضعیف شده شدیدا هم تضعیف شده. فکر نمی کنم خیلی حالا نجاشی خیلی شدید تضعیف کرده است. فکر نمی کنم به این شدت باشد که نجاشی فرموده، فکر نمی کنم.

س: قال حدثنا ۲۷:۱۸ احمد بن علی بن سلیمان بجلی، عن ابیه، عن محمد بن علی عن محمد بن فضیل عن ابی حمزه

ج: البته خب انصافا حق با نجاشی است. خیلی بعد از اسم این خیلی درب و داغون هستند. بعد از اسم جعفر بن محمد بن مالک فزاری خیلی اسماء درب و داغون هستند. دیگر کاملا به هم پاشیده، به هم ریخته است.

علی ای حال کیف ما کان سند این حدیث علی جمیع تعابیرش مشکل دارد. اما به هر حال این معلوم می شود که از همان اوایل و مخصوصا به اهل بیت علیهم السلام نسبت داده شده که به عنوان عدد حقوق را یک جا جمع بکنند. شما هم الان بخواهید یک کتابی بنویسید، کل حقوق را جمع بکنید، واقعا کار لطیفی است. مثل یک کتاب بعضی معاصرین تمام محرمات را جمع کرده، چهار هزار و

خرده جمع کرده. این که انسان بتواند این حقوق را جمع بکند، یکی یکی تحلیل بکند، قابلیت سقوط و اسقاط و انتقال و مجانی و مع العوض و این کارها را تنظیم بکند، انصافا کار خوبی است.

بعد ایشان می فرمایند مرحوم حالا برگردیم کمی آنجا بود، کمی هم کلمات مرحوم نائینی را بخوانیم و تحلیلی را که مرحوم نائینی ارائه می دهد تا یواش یواش برسیم به کلمات دیگر.

در این چاپ جدید، آن سابقا از منیة الطالب ایشان چاپ قدیم می گفتیم، در این چاپ جدید ایشان جلد اول، صفحه ۱۰۵ به ما بعد. فان الحق يطلق على عنوان عام، راست است این مطلب ایشان. یعنی گاهی حق بر حکم تکلیفی گفته شده، بر حکم وضعی گفته شده، حتی مرحوم نائینی می گوید بر عین، بر ملک هم گفته شده است. این را فکر نمی کنم. ملک عین را حق بگویند فکر نمی کنم.

کل ما وضعه الشارع و جعله، حالا این الان توضیحش را نمی دهم؛ چون آقای خویی گفتند حق و حکم یکی هستند، فقط این دلیل آمد که ... نه ببینید یکی هستند یعنی هر دو اعتباری هستند. مراد نائینی از این عبارت این است. یعنی حق هم یک نوع اعتبار است، آن هم، لکن دو سنخ اعتبار است. آقای خویی می گویند یکی هستند، فقط اثر شرعی اش ۲۹:۴۱ که اینجا مثلا قابل اسقاط است آن نیست.

نائینی حرفش این است. روشن شد چه می خواهم بگویم؟ نائینی می گوید درست است، حق هم جعل می شود. چه فرقی می کند؟ حکم هم جعل می شود، حق هم جعل می شود. ملک هم جعل است، آن هم ملک هم اعتباری است. لکن دو سنخ یا با ملک حساب کنیم سه سنخ است. و لذا ایشان می گوید فالحکم و العین و المنفعة و الحق بالمعنی الاخص، ایشان این چهار تا را می گوید داخل تحت هذا العنوان.

انصافا آن سه تایش درست است. حکم هم حکم وضعی و تکلیفی باید بگیریم. حکم، حکم جواز وضعی، جواز و غیره، انصافا درست است حرف ایشان. اما در عینش هنوز به مغز من نرفته است. منفعت هم حق می گویند، مثلا می گویند آقا حق من حق منفعت از این خانه دارم، این خانه ملک من است، منافع این خانه هم مال من است. حق من است که به هر کسی بخواهم، عرفی است دیگر، حق من است منافع خانه را به هر کسی می خواهم بدهم. این عرف هم هست انصافا. و لکن عین را هنوز، می گوید این کتاب حق من است. این حق من است کتاب، این انصافا، بله حق من است استفاده بکنم. لذا ایشان خوب بود بعد از منفعت، انتفاع را هم اضافه می کرد. چون در

انتفاع هم حق گفته می شود. من حق دارم از این استفاده کنم. این مصطلح است. بلکه یک نحوه حق دیگر هم هست که چون برگشتش به حق است، حالا بعد اینها را ما انشاء الله توضیح عرض می کنیم.

س: ۳۱:۱۴

ج: عرفانی نه آن که اگر عرفان باشد که دیگر خارج می شود.

داخل تحت هذا العنوان، فان الحق معناه اللغوی هو الثبوت؛ البته در اینجا معنای لغوی ثابت است نه ثبوت. عرض کردیم حق مثل بر، صفت مشبیه است به معنای حاقق. و حق الجار علی الجار و الوالد علی الولد و نحوهما من الاحکام عبارة عن ثبوتها و هكذا ملکة العین، باز تکرار فرمودند. من هم تکرار می کنم ملکة العین را فکر می کنم حق نباشد.

ملکة المنفعة من الحقوق و الامور الثابتة بله، من الحقوق و الامور الثابتة که حق الخيار و حق الشفعة؛ و عبارة اخرى اطلاق الحق؛ من چون بعضی از نکات دارد، شاید تمام عبارت ایشان را، شاید هم بعضی هایش را نخوانیم. اطلاق الحق علی العین و المنفعة، اطلاق شایع؛ نه این روشن نیست. عینش مشکل دارد.

کاتلاقه علی الحکم، این درست است. راست است.

بحکم بکلا قسمه، وضعی و تکلیفی. نعم الحق بالمعنا الاخص، معنای اخص همین است که الان ما در مکاسب داریم بحثش می کنیم، در مقابل حکم.

مقابل لذلك كله. آن وقت ایشان معنای حق را این جور می گوید: فانه، هدف ما تعریف مرحوم نائینی از حق است. عبارة عن اضافة ضعيفه، حاصله لذي الحق، حالا چرا اضافه گفته، شاید نظر مبارک ایشان من نمی دانم، چون بعضی از آقایان ملک را به معنای اضافه گرفتند از مقول اضافه، ایشان می گوید چون ملک از مقوله اضافه است، اضافه اگر تام باشد ملک است، ناقص باشد ضعیف باشد، حق است.

عرض کردم و لذا خود ایشان و اقواها اضافه مالکیه العین، اگر اضافه در اینجا مراد ایشان معنای عرفی باشد، خوب است. معنای مقولی باشد نه روشن نیست.

و اوسطها اضافه، آن که ایشان اوسط در اضافه گرفته، مالکیه المنفعه، نه، اضعف از این هم داریم. و از این اضعف مالکیه الانتفاع؛ پس بنابراین این طور که ایشان درجات را گرفت، اقوایش مالکیه العین، اقوای اضافه. دو، مالکیه المنفعه، اضافه المالکیه، این اضافه دوم. سه، اضافه المالکیه الانتفاع؛ چهار، مالکیه الحق، درجه ضعیفه جدا؛

حالا بعضی از عبارات هم شیعیه هم غیر شیعیه، یملک عن یملک، این یملک عن یملک، این درجه ضعیفش این است حالا. یعنی به عبارت اخری حق را عبارت از این درجه می توانم ملک خودم بکنم، می توانم در آن تصرف بکنم. می توانم برگردانم، می توانم بگیرم. این را درجه ضعیف گرفتند.

و بتعبیر اخر الحق سلطنه ضعیفه علی المال، و السلطنه علی المنفعه اقوی منها، و الاقوی منها السلطنه علی العین؛ چهار تا گرفتند. لکن طبق قاعده باید یعنی سه تا گرفتند، یکی دیگر هم اضافه می فرمودند. و آن سلطنه بر انتفاع. فالجامع بین الملك و الحق، هو الاضافه الحاصل من جعل المالك الحقيقي لذي الاضافه، مراد خدا یعنی، المعبر عنها بالواجديه؛ من تعجب می کنم ایشان شاید نظرش نمی داند حالا ما هم نفهمیدیم. چون معروف بین آقایان این بوده که حق از مقوله جده است. عده ای شان گفتند از مقوله اضافه است. این ظاهر عبارت نائینی هر دو را می خواهد جمع بکند! مرادش جمع است! نمی فهمم چون اصطلاحات را چه کار کردند.

س: استاد نیاوردن مالکیت انتفاع به خاطر عدم التفات است یا اینکه نه مالکیت انتفاع را نمی دانستند؛ یعنی

ج: در عاریه مالکیت انتفاع است دیگر.

س: ملکیت ندارد، اباحه است

ج: نه

و کون زمام امر الشيء بید من جعل له؛ این تعبیر ایشان غیر از آن درجه ضعیف است. زمام امر شيء بید من جعل له، این خوب تعریفی است انصافاً. این همان تعریفی است که انشاء الله دیگر چون وقت تمام شد، از این تفسیر غربی ها می خوانیم. الحق ما جعل لصالح الشخص. الحق ما جعل لصالح الشخص. ایشان اول آوردند سلطنت ضعیف و درجه ضعیف من الملک و اضافه ضعیفه، لکن بعد و کونه لا سلطنة و قدرة، دارای یک سلطنت و قدرت است بعد توضیح دادند. انشاء الله تعالی فردا کمی عبارت مرحوم نائینی را می خوانیم.

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرين